

زن: خاقانی، جان دان

سیده آناهیت کزازی*

پریسا صادقیه*

چکیده

ادبیات سنجشی، شاخه‌ای از ادبیات است که ما را قادر می‌سازد با وجود گسست‌های مکانی و زمانی موجود بین فرهنگ‌ها و ملل مختلف، به ماندگی‌هایی میان اندیشمندان و ادیبان این سرزمین‌ها پی ببریم. همین مسئله ما را بر آن داشت تا به مقایسه خاقانی شروانی - شاعر ایرانی - و جان‌دان - شاعر انگلیسی - دو ادیب بزرگ از دو کشور و دو دوره متفاوت با دو فرهنگ گونه‌گون مبادرت کنیم. با وجود فاصله زمانی و مکانی موجود میان این دو شاعر برجسته، می‌توان شباهت‌هایی در نگاه آن دو به زنان یافت که در نوع خود باعث شگفتی است. این دیدگاه‌های مشترک در مدیحه‌های این دو شاعر، و ویژگی‌های پسندیده ممدوح در نگاه آنها نمود بارزی می‌یابد. در جستار حاضر، تلاش بر آن است تا با بررسی دو مدیحه برجسته از این دو شاعر، به سیمای زن آرمانی در باور آنها پی ببریم و با اشاره به پاره‌ای اشعار پراکنده، به دیدگاه حقیقی آنها درباره زن عینیت بخشیم. در این میان، به وجوه مشترکی در این دیدگاه‌ها برمی‌خوریم که اساس این جستار را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، جان‌دان، زن، مدیحه.

مقدمه

افضل‌الدین بدیل، خاقانی شروانی (قرن ششم ه. ق.) بی‌هیچ گمان یکی از چامه‌سرایان (قصیده‌سرایان) بزرگ در پهنهٔ ادب پارسی است. چیره‌دستی او در سخنوری تا بدان پایه است که اگر او را بزرگ‌ترین چامه‌سرای ایران بخوانیم، سخنی گزارف نگفته‌ایم. (کزازی، ۱۳۷۶: ۳)

او از آن دسته شاعرانی است که در پی تکرار گفته‌های پیشینیان و پیروی از اسلوب آنها نیست و چون سخنوری توانا دست به خلق شیوه‌هایی نوآیین در وادی شعر و ادب می‌زند. او همچنین بهره‌وری از دانش‌های گوناگون در شعر را از بایسته‌های دنیای شاعرانهٔ خود می‌پندارد و بر همین اساس با علوم گوناگون از جمله علوم ماوراءالطبیعی و نجوم بطلمیوسی پیوندی عمیق برقرار می‌کند. پیوند با این زمینه‌ها، خاقانی را بر آن می‌دارد تا مضامین پیچیده را به شعر خود راه دهد و با به‌کارگیری استعاره‌هایی دور از ذهن، آنها را به‌زیبایی بیاراید. او در شعرسرایی همانند دانشمندان در پی اثبات آموزه‌ها و انگاره‌های خویش برمی‌آید و در آغاز به طرح پرسش اقدام می‌کند و در درازنای شعر، به‌منظور اقامهٔ حجت، از منطق بی‌بدیل شاعرانهٔ خود یاری می‌جوید تا درنهایت بتواند انگارهٔ خود را به انگاشتی مسلم برای خواننده تبدیل کند.

از دیگر سوی، در گذری بر ادبیات بریتانیا، به سخن‌سرایی فرزانه و نوآیین برمی‌خوریم که به‌واسطهٔ خصوصیات متعالی در شیوهٔ شاعری می‌تواند با خاقانی پارسی‌زبان سنجیده شود. جان دان، شاعر و پایه‌گذار مکتب شعری «متافیزیک»، همانند خاقانی، تقلید را امری بیهوده می‌داند و از همین روی طرحی نو در شاعری درمی‌اندازد. او نیز از علم نجوم و کیهان‌شناسی زمانهٔ خود آگاهی دارد و بر همین اساس، شعر خود را با مضامین پیچیده و درهم‌تافته بی‌بدیل می‌سازد. او هم در پی اثبات انگارهٔ خود، منطقی شاعرانه و درعین‌حال فیلسوفانه را برمی‌گزیند و در آراستن آن، از استعاره‌هایی دور از ذهن یاری می‌جوید.

برپایهٔ شباهت‌های موجود در شیوهٔ شاعری خاقانی و جان دان، می‌توان پنداشت که ماندگی‌هایی نیز در شیوهٔ اندیشیدن این دو سخنور وجود دارد. ما هم به همین حوضه توجه کرده‌ایم تا این دو فرهنگ دور از هم را در نقطه‌ای مشخص به هم پیوند دهیم و از آنجا که

زن‌گرایی (فمینیسم)، یکی از پرسمان‌های چالش‌برانگیز در عصر حاضر به‌شمار می‌رود، بر آن شدیم تا دیدگاه این دو را درباره‌ی زن بررسی کنیم.

در مقاله‌ی حاضر کوشش شده است باوجود گسست‌های فرهنگی، تاریخی، و مکانی موجود میان این دو شاعر، دیدگاه‌های آن دو را در داوری و نگرش درباره‌ی «زن» بسنجیم و گزاره‌های مشترک و متفاوت آن دو را در ترازوی ادبیات‌سنجشی با مقایسه‌ای عادلانه و درحدّ توان جامع و کامل نظاره‌گر باشیم.

دیدگاه منفی خاقانی درباره‌ی زن

خاقانی، یکی از شاعرانی است که نمی‌توان به‌آسانی درباره‌ی دیدگاه وی درمورد زنان قضاوت کرد. تعدادی از اشعار وی، به شیوه‌ای به‌نظم آورده شده است که در آنها دیدی مثبت و ستایش‌آمیز درباره‌ی زنان مطرح می‌شود و تعدادی نیز بر ارائه‌ی سیمایی نابکارانه و فتنه‌انگیز از زن و نکوهش وی دلالت می‌کند. با وجود این، مطالعه‌ی اشعار خاقانی به شیوه‌ای فراگیر و باریک‌بینانه، ما را بر آن می‌دارد تا به این باور برسیم که دیدگاه خاقانی درباره‌ی زن با نگاهی کلی منفی به‌شمار می‌رود و اشعاری که در آنها زن را می‌ستاید، به مدایح و پاره‌ای ستایش‌نامه‌ها از مادر و همسران وی محدود می‌شود. در این میان، برای نشان دادن دیدگاه منفی خاقانی درباره‌ی زن، به‌طور نمونه می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد که در آنها شاعر مستقیماً و بی‌پرده، دیدگاه حقیقی خود را درباره‌ی زن بیان می‌دارد.

یکی از اشعاری که خاقانی در آن به‌صراحت درباب کمی‌ها و کاستی‌های زن سخن می‌گوید، قطعه‌ی ۱۳۲ است. در این قطعه، خاقانی زنان را سراپا عیب می‌داند و باور دارد که مردان نیک به‌واسطه‌ی هنر و بزرگواریشان، عیوب و کاستی‌های آنان را برمی‌تابند^(۱). در ابیات دوم و سوم این قطعه، خاقانی بیان می‌کند که اگرچه در زبان‌هایی مانند عربی، هنگامی که مذکر در کنار مؤنث قرار می‌گیرد، کاربردهای زبانی را مذکر در نظر می‌گیرند، زمانی که مردی با زنی پیوند می‌گیرد، زن، او را از مردانگی‌اش دور می‌گرداند و وی را زن‌مآب و درنتیجه، سراپا عیب می‌سازد^(۲). در ادامه نیز زن را مکار و فریبنده‌ی مرد می‌خواند که با مقنعه و حجاب

خویش او را می‌فریبد.

این دیدگاه خاقانی، شاید به این مسئله اشاره دارد که مرد می‌پندارد در پشت آن چادر و مقنعه زن، موجودی هوس‌انگیز نهفته است و به همین دلیل، دل به او می‌بازد و از این طریق، زن، مرد را در دام خود به‌سختی گرفتار می‌سازد^(۳). در پایان قطعه نیز می‌افزاید که اگرچه زنان، شکار مردان هستند، برای شکار مردان نیز باید از زنان بهره برد؛ همان‌طور که برای شکار باز که خود شکارچی کبوتر است، از کبوتر به‌عنوان طعمه استفاده می‌کنند^(۴).

قطعه ۱۱۷، شعر دیگری است که در آن آشکارا می‌توان به رویکرد ناخوشایند خاقانی درباره زن پی برد. در این قطعه، خاقانی همسران خود را نکوهش می‌کند و همین مسئله، دستاویزی برای وی می‌شود تا دیدگاه منفی خود را درباره زن بیان دارد. در این شعر، خاقانی، اختیار کردن همسر را مایه رنج دل خود می‌خواند و باور دارد که با ازدواج، خردش نیز زایل شده است^(۵). در بیت دوم نیز سراسر عمر را محنت‌بار و هستی خود را به‌واسطه اختیار کردن همسر، بر باد رفته می‌خواند^(۶). در ابیات بعدی هم به همسران خود اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که از همسر جدید که دست‌نخورده و هنوز برای وی تازه است، بالای بسیار به او رسیده است چه رسد به همسر اول که دست‌خورده و تکراری است^(۷). در پایان قطعه نیز بیان می‌دارد که از یک زن صدها بلا می‌خیزد، چه رسد به ده‌ها یا صدها زن و درنهایت، زنان خوب را هم همراه با زنان بد نفرین می‌کند^(۸).

قطعه ۱۱۱ نیز بر نارضایتی خاقانی از همسران خود دلالت دارد. در این قطعه، خاقانی بیان می‌دارد که اگر هر دو عالم را نیز در برابر درد و رنجی که همسرش برای وی به‌همراه می‌آورد، به او ببخشند، باز هم آنها را نخواهد پذیرفت^(۹). در بیت بعد نیز به ازدواج خود اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که صدمه شهنوت‌راندن، ارزش یک بار آزار کسی را که پاک است، ندارد^(۱۰).

نمونه بارز دیگری که بر ناخرسندی خاقانی از زنان صحه می‌گذارد، بیتی است که در آن، شاعر تا جایی پیش می‌رود که مادر خود را که بسیار وی را می‌ستاید و دعاهای او را سبب بهروزی خود می‌داند^(۱۱)، خوار می‌شمارد و آرزو می‌کند که ای کاش مادرش نیز به دنیا

نیامده بود.^(۱۲)

خاقانی در یکی از دوبیتی‌های خویش، خود را نیز سرزنش می‌کند که چرا به پند حکیمان گوش نسپرده و در بند زنان، تخم غلام‌بارگی افشاند است.^(۱۳)

اما بارزترین سند بدبینی خاقانی به زن را می‌توان در اشعاری جست‌وجو کرد که در آنها شاعر از نارضایتی خود در داشتن فرزند دختر، به فریاد سخن می‌گوید:

در نگاه خاقانی — همچون نگاه غالب جامعه — فرزند دختر، مایهٔ سرافکندگی است، تولدش موجب تهنیت نمی‌شود و او را نتیجهٔ چشم‌زخم هزاران شعر فاخر خود می‌داند که هریک به‌منزلهٔ پسری است مایهٔ تفاخر (قطعهٔ ۱۹۰). (جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)^(۱۴)

نکتهٔ حائز اهمیت این است که اگرچه خاقانی باور دارد که دختر وی به‌واسطهٔ برادرانی چنین مایهٔ تفاخر (اشعار نغز) ارجمندی می‌یابد و عروس دهر می‌شود، باز هم برای او از طرف خداوند طلب مرگ می‌کند و شایسته‌ترین داماد را برای وی گور تاریک می‌داند.^(۱۵)

و اما قطعهٔ ۷۹ را که خاقانی آن را در مرثیهٔ دختر سه‌روزهٔ خود که اندکی پس از مرگ رشیدالدین — فرزند پسر وی — به‌دنیا آمد، سروده است، می‌توان یکی از رساترین نمونه‌ها در ارائهٔ دیدگاه منفی خاقانی درمورد فرزند دختر به‌شمار آورد^(۱۶). وی در این شعر بیان می‌دارد که چون دختر، اندوه مرا از تولد خویش دید، رخت از دنیا بر بست تا مرا از غم نجات دهد.^(۱۷) در این میان می‌توان به قطعهٔ ۸۵ نیز اشاره کرد که در آن، خاقانی «زنده‌بودن فرزند

دختر را محنت و مرگش را دولت می‌خواند». (همان، ص ۱۸۸)^(۱۸)

باتوجه به ابیاتی که در بالا به آنها اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که خاقانی در رویکردی فراگیر و کلی، زنان را مایهٔ آزار مردان می‌داند و دیدگاهی منفی و نکوهشی درمورد آنان دارد.

دیدگاه مثبت خاقانی دربارهٔ زن

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، در نگاه خاقانی، زنان موجوداتی شایستهٔ ستایش محسوب نمی‌شوند و در اشعار وی همواره از آنان با تعبیری ناخوشایند یاد می‌شود. در این میان، تنها در پاره‌ای موارد، شاعر این روش خود را به کناری می‌نهد و در نگاه وی زنان

جایگاهی درخور می‌یابند. نمونه برجسته این رویکرد مصلحت‌آمیز خاقانی در مورد زنان را می‌توان در چامه‌های مدحی وی جست‌وجو کرد. اشعاری که در آنها شاعر به فراخور خواسته خود، زنان وابسته به دربار را می‌ستاید تا یا چیزی از آنان طلب کند و یا از آنان بخواهد نزد پادشاه میانجی وی شوند. چامه‌های مدحی وی خود به روشنی بیان‌کننده انگیزه‌های حقیقی شاعر از ستایش این بانوان است.

از قصاید مزبور برمی‌آید برخی بی‌احتیاطی‌های گفتاری و رفتاری سبب می‌شده شروان‌شاه گاه‌به‌گاه با خاقانی سر‌گران کرده، عواید و مواجب او را قطع کند و در نتیجه، شاعر در تنگناهای مالی گرفتار شود. (همان، ص ۱۹۰)

در چنان مواقعی، خاقانی به بانوان دربار متوسل می‌شد تا سبب‌ساز آشتی شاه با وی شوند. در کنار این چامه‌ها، به ابیاتی نیز برمی‌خوریم که در آنها خاقانی به‌واسطه وابستگی عاطفی به مادر^(۱۹) و همسران خویش (بسته به خشنودی و ناخشنودی خویش از آنان)، به شیوه‌ای بی‌تکلف و ساده از آنان تمجید کرده است.^(۲۰)

اما در این میان، برای آگاهی از سیمای حقیقی زن در اشعار خاقانی، به فراخور نیاز، جایگاه زن ستوده از دیدگاه وی را بررسی می‌کنیم که در نهایت، ما را به این آگاهی می‌رساند که حتی زنان ستوده نیز در این اشعار، به‌واسطه شوهران پادشاهشان ستایش می‌شوند. روی‌هم‌رفته، خاقانی ۱۱ چامه مدحی دارد که دو ممدوح زن را در آنها ستوده است: یکی صفوة‌الدین، بانوی شروان‌شاه جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان که ۷ چامه به مدح وی اختصاص یافته و دیگری عصمة‌الدین، دختر شروان‌شاه منوچهر و عمه اخستان که خاقانی ۴ چامه در ستایش او سروده است.

نکته قابل توجه این است که اگرچه صفوة‌الدین به یک نسل جوان‌تر تعلق دارد، لحن مدایح او بسیار رسمی و توأم با رعایت حرمت شاهی است. اما مدایح عصمة‌الدین از گونه‌ای دیگر است. قصیده‌های مزبور، از نظر زبان، احساس و پیام‌های معنایی، بسیار قدرتمندند و بآنکه شاعر، همان زبان فاخر خود را تا حدودی در آنها به‌کار گرفته است، پیام‌های عاطفی بسیار روشن از آنها رخ می‌نماید. (همان، ص ۱۹۲)

در میان چامه‌هایی که به مدح عصمة‌الدین اختصاص یافته است، چامه‌ای به چشم

می‌خورد که از دیگر نمونه‌های مشابه خویش رساتر و گویاتر است و ظاهراً از بن احساسات شاعر برخاسته است (چامهٔ ۷۱). این چامه در بحر نرم و ملایم رمل سروده شده و سرشار از پیام‌های عاطفی خاقانی است.

ردیف این قصیده، «دیده‌ام» انتخاب شده است. ردیف در شعر، علاوه بر زنگ موسیقایی که ایجاد می‌کند، از نظر معنایی هم مرکز توجه خواننده واقع می‌شود. شاعر با انتخاب ردیف «دیده‌ام» در این قصیده، آنچه را که دیده است یا می‌گوید، تکرار می‌کند، لذت می‌برد و می‌خواهد این لذت را در طول قصیده به خواننده نیز منتقل کند. می‌خواهد بگوید «آن» را نه یک لحظه، نه یک آن، که یک قصیده دیده است؛ یک قصیده بلند! (همان، ص ۱۹۳)

حال ویژگی‌های شایستهٔ ستایش عصمه‌الدین از نگاه خاقانی را بررسی می‌کنیم تا به‌گونه‌ای روشن و رسا به چگونگی سیمای زن آرمانی در ذهن و اندیشهٔ خاقانی پی ببریم. به‌واسطهٔ اهمیت دین در روزگار خاقانی و به‌ویژه مذهبی‌بودن خود شاعر، پاکدامنی و دینداری و ویژگی‌های وابسته به آن — پیوند با جهان مینوی (۳٪)، پوشیدگی (۴٪) و رخشان‌رویی به‌واسطهٔ نزدیکی به خداوند (۶٪)^(۲۱) — مهم‌ترین خصوصیات است که وی در عصمه‌الدین به فراخی می‌ستاید و ارج می‌نهد. ۳۸ مصرع از ۱۵۰ مصرع (۲۵٪ از کل ابیات این مدیحه) به ستایش دینداری و پاکدامنی او اختصاص یافته است. برای نمونه، خاقانی در بیت ۴، عصمه‌الدین را در پاکدامنی و نجابت با حضرت مریم (س) برابر می‌داند^(۲۲) و در بیت ۷ وی را آنقدر دیندار می‌داند که حتی هدهد — پیام‌آور دین — را نیز ارادتمند او می‌خواند^(۲۳) و در بیت ۲۲ تا جایی پیش می‌رود که او را مایهٔ افتخار دین و دنیا و برگزیدهٔ اسلام به‌شمار می‌آورد^(۲۴). در بیت ۳۰ نیز دل مؤمن عصمه‌الدین را در نرمی، به مؤمنی مانند می‌کند که مهر و نشان دین بر آن حک شده است^(۲۵). از سویی دیگر، خاقانی در ابیات ۱، ۲ و ۳، مستقیماً پوشیدگی و حجاب عصمه‌الدین را می‌ستاید و آنچنان او را نهفته از نگاه نامحرمان می‌داند که از وی با تعبیر «ذات سیمرغ» که بر همگان پنهان است، یاد می‌کند^(۲۶). اما این ابیات خاص از جنبه‌ای دیگر نیز حائز اهمیت‌اند و آن این است که خاقانی توانسته است عصمه‌الدین را آشکارا و از پرده بیرون ببیند که شاید این مسئله خود نشانی بر وابستگی عاطفی شاعر به

این بانو و در نتیجه، بروز احساسات حقیقی وی در این شعر باشد. خاقانی در بیتی دیگر نیز برای نشان دادن پیوند عصمه‌الدین با جهان مینوی، وی را به «زرقا» مانند می‌کند و آگاه از راز عیب می‌خواند.^(۳۷)

از دیگر ویژگی‌های مثبتی که خاقانی بر آنها تأکید می‌ورزد، می‌توان به وجود زن (۱۲٪)^(۳۸) اشاره کرد.

اما در این میان، ۶۶ مصرع از ۱۵۰ مصرع (۴۴٪) این ستایش‌نامه به مدح بزرگی و جایگاه اجتماعی عصمه‌الدین به‌عنوان یکی از بانوان دربار و سمت او به‌عنوان عمه‌اخوان و دختر منوچهر اشاره دارد. همین نکته خود دلیلی آشکار بر بی‌اهمیت بودن زن در نگاه خاقانی است. در این ابیات به‌روشنی بیان می‌شود که دلیل اصلی ستایش عصمه‌الدین به‌عنوان یک زن، وابستگی وی به خاندان درباری و شاهنشاهی است و زن بودن وی فی‌نفسه دلیلی بر ستایش او به‌شمار نمی‌رود. در نظر خاقانی، زن مخلوقی دست دوم است که از دنده‌چپ حضرت آدم (ع) خلق شده^(۳۹) و شاید به‌واسطه همین شیوه‌آفرینش زن است که در بیت ۴، عصمه‌الدین را نیز چون حوا که مایه آرامش حضرت آدم (ع) بود، مایه آرامش پادشاه می‌خواند.^(۳۰)

یکی از مواردی که در این چامه، کرامت عصمه‌الدین را به‌عنوان بانوی دربار و همسر شروان‌شاه ستایش می‌کند، مانند کردن وی به شهبانوان است. خاقانی در پاره‌ای ابیات، عصمه‌الدین را به زبیده و زلیخا که هر دو همسر شاه بوده‌اند، مانند می‌کند و وی را بالاتر از تمامی شهبانوان اساطیری و تاریخی قرار می‌دهد^(۳۱). از سویی دیگر، در تعدادی ابیات، او را به‌واسطه حضور در خاندان حکومت و خردمندی در کشورداری و مقام و ارج بالا به‌عنوان بانوی دربار، به بلقیس و قیدافه مانند می‌کند^(۳۲) و در جایی دیگر مستقیماً از بارگاه عصمه‌الدین و شکوه و جلال وی نزد درباریان سخن می‌گوید.^(۳۳)

یکی دیگر از دلایلی که خاقانی را به ستایش عصمه‌الدین در این شعر وامی‌دارد، وجود پدران و نیاکان او است که این مسئله خود تأکیدی بر وابستگی ارزش زن به مرد در چشم شاعر است.^(۳۴)

نکته حایز اهمیت در این میان، آن است که در این مدیحه — مانند دیگر مدیحه‌ها — ممدوح با اغراق کامل ستایش شده است تا مقصود شاعر را برآورد و به مذاق بانو و شاه خوش بیفتد و همین مسئله توجیهی است بر وجود ویژگی‌های بسیاری که خاقانی در عصمة‌الدین می‌ستاید. در این مدیحه، خاقانی ممدوح خود را بدین سان ستایش می‌کند تا مگر وی را برانگیزد که میان او و شروان شاه میانجی شود و درنهایت، اجازه رفتن او به حج را از وی بستاند. در پایان این شعر، خاقانی ذات یزدان، نظم قرآن، کعبه، حضرت مصطفی (ص) و... را شفیع می‌آورد تا به مقصود خود که همان سفر حج است، دست یابد.^(۳۵)

یکی از ویژگی‌های چالش‌برانگیز این شعر که با آنچه تا اینجا ذکر شد در تضاد قرار می‌گیرد، در ابیات پایانی نمود می‌یابد. در این ابیات، خاقانی، عصمة‌الدین را به «چشمه» و اخستان را به «درخت» مانند می‌کند. وی بانو را سرچشمه اصلی حیات و پرورش اخستان به‌شمار می‌آورد و آن دو را آنچنان در پیوند با یکدیگر می‌داند که آنها را به سعد و اسما (از عشاق نامدار) تشبیه می‌کند^(۳۶) که این دیدگاه با باور عمومی وی درباره زن به هیچ وجه سازگار نیست. دلیلی که می‌توان برای توجیه این ابیات آورد، در سرشت مدیحه‌سرایی نهفته است که در آن، مداح برای خوشامد ممدوح، مباحثی را به شیوه‌ای اغراق‌آمیز مطرح می‌کند که خود حقیقتاً به آن اعتقادی ندارد.

در داوری این نگرش، یک بام و دو هوایی، تنها می‌توان گفت: یجوز للممدوح مالایجوز لغیره! (جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۱۹۲)

با بررسی این چامه مدحی و آنچه درباره آن عنوان شد، می‌توان به این آگاهی رسید که در چشم خاقانی، زن، فقط به واسطه شوی خود ارج و والایی می‌یابد و به تنهایی شایسته ستایش نیست. از سویی دیگر، زمانی که شاعر در پی برآوردن یکی از خواسته‌های خویش است، دست به دامان زنان می‌شود که آن هم تنها در دایره زنان درباری جای می‌گیرد.

دیدگاه منفی جان دان درباره زن

بسیاری از منتقدان ادبی بر این باورند که داوری درباره دیدگاه جان دان در مورد زن کار

چندان آسانی نیست؛ چراکه او نیز مانند خاقانی، در برخی اشعار از زنان ستایش و در بعضی دیگر با لحنی بسیار تند و زننده و با تعابیری ناشایست، از آنان انتقاد می‌کند و ستایش وی از زن به تمجید همسر و یگانه ممدوح خود الیزابت محدود می‌شود. اما عمده اشعار وی درباره زن، ما را بر آن می‌دارد تا گمان کنیم که وی نیز مانند خاقانی در دیدی فراگیر و کلی، زن را مایه بدبختی انسان و سرچشمه شر و بدی می‌داند و او دیدگاه‌های خود در این زمینه را با زبانی استعاری بیان می‌کند. در زیر، به تعدادی از این ابیات که وی در آنها با لحنی بسیار انتقادی و حتی توهین‌آمیز درباره زن سخن می‌گوید، اشاره می‌کنیم.

یکی از اشعاری که در آن می‌توان به روشنی به دیدگاه منفی جان دان در مورد زن پی برد، بذله^۱ «خودمتمهم‌کننده»^۲ است. در این هزلیه، جان دان، مردی را به تصویر می‌کشد که مدام در پی خیانت به همسر خویش است. اما جان دان، به جای سرزنش و نکوهش مرد، دلیل این بی‌وفایی را شکوه‌های زن می‌داند. با وجود این، در پایان شعر، به دلیل سرشت اخلاقی هزلیه، شاعر، به ناچار مرد را پشیمان نشان می‌دهد و به شیوه‌ای رندانه بیان می‌دارد که او از رفت‌وآمد در روسپی‌خانه به این نتیجه می‌رسد که خانه خود کمی بهتر از آنجا است^(۳۷). وی در این شعر، زن و به‌طور کلی ازدواج را مستقیماً مایه آزار و تباهی زندگی مرد می‌شمرد.

شعر «برو و شهاب را به چنگ آور»^۳ از دیگر اشعاری است که در آن، جان دان صراحتاً و بی‌پرده باور خود را درباره زنان ابراز می‌دارد. وی در این شعر، بر بی‌وفایی آنان انگشت می‌گذارد و در مصرع دوم از خواننده خود با جملات امری می‌خواهد که ده‌ها هزار شب و روز جست‌وجو کند، تا زمانی که تمامی موهایش سفید شود، تا مگر زنی صادق و دلپسند بیابد. اما جان دان او را مطمئن می‌سازد که در هیچ کجا چنین زنی یافت نمی‌شود. در پایان نیز از خواننده می‌خواهد که اگر چنین زنی را یافت، حتماً او را باخبر سازد. اما باز هم در موضع پیشین خود باقی می‌ماند و می‌گوید چنین زنی هم با سه شماره به تو خیانت خواهد کرد.^(۳۸)

1. epigram

2. a self-accuser

3. Go and Catch a Falling Star

از دیگر اشعاری که جان دان یکسره در نکوهش زن سروده و در آن به‌تندی به زنان حمله برده، شعر «دگرگونی»^۱ است. در این شعر، جان دان زن را به دریایی تشبیه می‌کند که رودهای بسیاری به آن می‌ریزد و از این تمثیل برای تأکید بر هوسبازی و زیاده‌خواهی زن برای بودن با مردان بهره می‌جوید^(۳۹) (گیبوری^۲، ۲۰۰۶: ۱۳۶). در ادامه نیز او را در بی‌قیدوبندی به هنر مانند می‌کند.^(۴۰)

شعر «کیمیای عشق»^۳ نیز در زمره اشعاری قرار می‌گیرد که رویکرد منفی جان دان درباره زن را به‌خوبی نشان می‌دهد. او در این شعر، مردان را از عشق‌ورزی با زنان باز می‌دارد و آنها را از این خیال که عشق مانند اکسیری شفابخش است، به‌در می‌آورد. در پایان شعر نیز به‌عنوان کسی که عشق را تجربه کرده است، از گونه‌ای سرخوردگی سخن می‌گوید و باور دارد که هیچ تکاملی در عشق‌ورزی با زن یافت نمی‌شود.^(۴۱) (همان، ص ۲۰۱)

مرثیه‌های جان دان نیز در نشان‌دادن دیدگاه منفی وی در مورد زن اهمیت به‌سزایی دارند. برای نمونه، او در شعری که با «بانو بیا»^۴ آغاز می‌شود، فریبندگی و جذابیت‌های جسمانی زن را به‌اندازه‌ای می‌داند که هر مردی را در دام خود گرفتار می‌سازد و او را بر آن می‌دارد که به کشف او دست یازد. جان برای بیان دیدگاه خود، از تمثیلی بهره می‌برد و زن را به سرزمین تازه کشف‌شده امریکا مانند می‌کند که هر مردی را وسوسه می‌کند تا این سرزمین را سیاحت کند و از جاذبه‌های آن لذت ببرد.^(۴۲)

یکی از برجسته‌ترین اشعاری که رویکرد منفی جان دان درباره زن نمود آشکاری در آن می‌یابد، شعر «نفرین»^۵ است. در این شعر، جان کسی را نفرین می‌کند که گمان می‌کند معشوقه وی را می‌شناسد و آرزو دارد آن فرد که شخص خاصی هم نیست، تحقیر و دیوانه شود، وجدان و شهرت خود را از دست بدهد، به بیماری نقرس دچار شود و...؛ اما در مصرع پایانی، مستقیماً به جنسیت او اشاره می‌کند و می‌گوید: تمامی این نفرین‌ها بر تو باد اگر مرد باشی؛ چراکه اگر زن باشی، نیازی به نفرین نداری، زیرا خداوند و طبیعت، تو را پیش از من

1. Change

3. Love's Alchemy

5. Lady come

2. Guibbory, Achshah

4. elegy

6. Curse

— به‌عنوان یک مرد — نفرین کرده است.^(۴۳)

مطالعهٔ ایات بالا ما را بر آن می‌دارد تا به این نتیجه برسیم که جان دان نیز مانند خاقانی در دیدی کلی و فراگیر، به ضدیت با زن برمی‌خیزد و حتی تا جایی پیش می‌رود که هستی او را بی‌پروا به‌سخره می‌گیرد و یکسره او را نکوهش می‌کند.

دیدگاه مثبت جان دان دربارهٔ زن

در قسمت پیش اشاره شد که جان دان در رویکردی کلی مخالف زنان است و آنان را فی‌نفسه موجوداتی شایستهٔ ستایش نمی‌داند. اما در پاره‌ای اشعار، به‌ویژه آنهایی که در ستایش همسر وی سروده شده‌اند^(۴۴)، می‌توان ردپای عشقی فرازمینی را مشاهده کرد. گذشته از این اشعار، می‌توان به دو مدیحه اشاره کرد که در آنها جان دان نیز مانند خاقانی، از یک سو به‌واسطهٔ نیاز مالی و از سوی دیگر برای اجابت درخواست‌های خویش، الیزابت — دختر یکی از حامیان خود (رابرت دروری)^۱ — را می‌ستاید. او این دو مدیحه را در سوگ این دختر که در نوجوانی فوت کرده است، می‌سراید تا بتواند از پدر وی که یکی از درباریان بانفوذ است، پولی بستاند و از او بخواهد که وی را همراه خود به سفر فرانسه ببرد.^۲

همین مسئله به‌خوبی نشان‌دهندهٔ انگیزهٔ حقیقی دان برای این تغییر دیدگاه است. با وجود این، این مدیحه‌ها نیز به‌طور کامل به ستایش الیزابت اختصاص نمی‌یابد و درحقیقت، دستاویزی برای دان می‌شود تا دیدگاه حقیقی خود از جهان و هرآنچه در پیوند با آن است را بیان کند. بدیهی است که وی در این دو مدیحه دربارهٔ آنچه آن را «زن آرمانی» می‌توان خواند نیز سخن می‌گوید. در این میان، برای ارائهٔ سیمای این زن آرمانی از دید جان دان، یکی از این مدیحه‌ها به‌نام «کالبدشناسی جهان: یادبود»^۳ را بررسی می‌کنیم.

این مدیحه بیش از مدیحه‌های دیگر در نمودبخشی به تصویر زن آرمانی در باور دان به ما یاری می‌دهد. نکتهٔ شایان ذکر در این میان آن است که در این شعر نیز به فراخور سرشت

1. Sir Robert Drury

۲. سر دروری، در ازای سرودن این دو مدیحه، به‌عنوان دستمزد، خانه‌ای به جان دان هدیه می‌دهد و او را یکی از اعضای پارلمان انگلستان می‌سازد. (گیبوری، ۲۰۰۶: ۶)

3. An Anatomy of the World: The First Anniversary

مدیحه، ممدوح با اغراق کامل ستایش شده است و صفاتی به او نسبت داده می‌شود که از محدودهٔ انسان زمینی فراتر می‌رود. در آغاز، به فراخور نیاز، ویژگی‌هایی را بررسی می‌کنیم که شاعر در این شعر آنها را شایستهٔ بیشترین ستایش می‌داند.

جان دان نیز مانند خاقانی، دینداری و پاکدامنی و ویژگی‌های وابسته به آن — پیوند با جهان مینوی (۶٪)^(۴۵) و رخشان‌روی به واسطهٔ نزدیکی به خداوند (۳٪)^(۴۶) — را بیش از دیگر ویژگی‌های الیزابت می‌ستاید؛ که این مسئله شاید در باورهای مذهبی شاعر ریشه داشته باشد. ۹۱ مصرع از ۴۷۵ مصرع (۱۹٪) این شعر، به ستایش دینداری و پاکدامنی الیزابت اختصاص می‌یابد. برای نمونه، جان دان آنچنان الیزابت را دیندار و پاکدامن می‌خواند که باور دارد دلیل جوان‌مرگ شدن او این است که نمی‌خواهد قدیسان را بیش از این در بهشت چشم‌به‌راه بگذارد^(۴۷). در جایی دیگر نیز او را در پاکدامنی و دینداری اسوهٔ جهان می‌خواند و او را به ساروجی سخت مانند می‌کند که تمامی فضیلت‌ها را به استواری با هم پیوند می‌دهد. اما هم‌اکنون با مرگ وی، این ساروج نیز چسبندگی و سختی خود را ازدست داده است^(۴۸). در مصرعی دیگر، آنچنان دینداری الیزابت را می‌ستاید که باور دارد وی با کیمیای دین توانسته است ننگ حوا را از دامن خود به‌عنوان یک زن بزداید.^(۴۹)*

از سویی دیگر، او الیزابت را آنچنان به خداوند نزدیک می‌داند که باور دارد حتی پس از مرگ وی نیز روح تابناک او همچنان از بهشت بر زمین می‌تابد و اندک پرتوی از این روح، جهانی جدید همراه با موجوداتی جدید خلق خواهد کرد که خمیرمایهٔ آنها پاکدامنی الیزابت است^(۵۰). در کنار این مصرع‌ها می‌توان به مصرع‌هایی نیز اشاره کرد (۱۱٪) که در آنها جان دان، الیزابت را عمیقاً در پیوند با جهان مینوی می‌داند و باور دارد که او به‌تنهایی توانایی یکی کردن اجزای ازهم‌پاشیدهٔ این دنیا را دارد.^(۵۱)

از دیگر ویژگی‌هایی که جان دان برای ممدوح خود برمی‌شمرد، زیبایی است. زیبایی در نگاه جان دان، در تناسب و رنگ تجلی می‌یابد و بیان می‌دارد تناسبی که پس از انقلاب کپرنیکی

*. اشاره به باوری مسیحی دارد که در پی به آن اشاره خواهد شد.

از کیهان رخت بر بسته بود، هم‌اکنون در الیزابت متجلی شده است و در ۴۱ مصرع (۸٪)، این زیبایی را ستایش می‌کند^(۵۲). او همچنین نمود آشتی اضداد را به‌عنوان دیگر مظهر زیبایی در این دختر می‌بیند، به‌گونه‌ای که ادعا می‌کند عناصر طبیعی (آب، باد، خاک، آتش) و احساسات در او با آشتی و تفاهم گرد هم آمده‌اند.^(۵۳)

اما آنچه بیش از هر چیز باید به آن توجه کرد، این است که اگرچه در این شعر، جان دان تلاش بسیاری به‌خرج می‌دهد تا سیمایی پسندیده و آرمانی از ممدوح خود ارائه دهد، به‌نظر می‌رسد باز هم نمی‌تواند و شاید اصلاً نمی‌خواهد تعلقات زن‌ستیزانه خود را مخفی کند. پاره‌ای از مصرع‌های این شعر (۵٪) به ابراز انزجار و نارضایتی دان از زن اختصاص می‌یابد. برای نمونه، او بیان می‌دارد که هدف اصلی آفرینش زن، آرامش و آسودگی مرد است. او این هدف را فی‌نفسه پسندیده می‌داند اما باور دارد که عوارض جانبی خلق چنین موجودی بسیار خطرناک و جبران‌ناپذیر است. در ادامه نیز می‌افزاید عامل اصلی تیره‌روزی بشر از آغاز تا امروز، خطایی است که حوا در آغاز خلقت مرتکب شده است و این لکه ننگ همچنان همجنسان وی را نیز می‌آلاید. به همین دلیل، هر کودکی که از زنی متولد می‌شود، بیمار و ناکامل است و همین فرزندان جهان را به نابودی می‌کشاند. به‌طور کلی، در نگاه جان دان، زنان عامل مرگ بشریت هستند و از آنجا که الیزابت نیز زن و در نتیجه از نسل حوا است، در نظر دان، جنس ضعیف محسوب می‌شود.^(۵۴)

با بررسی این مدیحه و مصرع‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که جان دان نیز چون خاقانی دیدی انتقادی درباره زن دارد و تنها زمانی او را می‌ستاید که در پی برآوردن خواسته‌های خویش است.

نتیجه‌گیری

با نگاهی سنجشگرانه، برپایه آنچه در مقاله عنوان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگرچه جان دان و خاقانی به دو فرهنگ متفاوت تعلق دارند و با چند سده فاصله زمانی از یکدیگر می‌زیسته‌اند، می‌توان به دیدگاه‌های مشترکی در جهان‌بینی و شیوه اندیشیدن این

دو شاعر که در آفرینش‌های ادبی آنان پدیدار شده است، پی برد. یکی از این دیدگاه‌های مشترک، در رویکرد آنان در مورد زن نمود می‌یابد که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

جان دان و خاقانی هر دو در رویکردی کلی، مخالف زن هستند و او را به خودی خود شایسته ستایش نمی‌دانند و همواره زبان به نکوهش او گشوده‌اند. اما در این میان، استثنائاتی نیز در اشعار این دو شاعر یافت می‌شود که نمونه بارز آن در مدایح آنان نمود می‌یابد. نکته قابل توجه این است که اگرچه این مدیحه‌ها سرشار از ستایش ممدوح زن است، در این اشعار، شاعران، زن آرمانی را به تصویر کشیده‌اند و خود به آنچه نگاشته‌اند، باوری استوار ندارند و بارزترین هدف آنان از چنین ستایشی، خرسندی خانواده ممدوح برای اجابت خواسته‌های آنان است. درحقیقت، این مدیحه‌ها، گونه‌ای منبع درآمد برای آنان به‌شمار می‌آید. اما بررسی ویژگی‌های برشمرده‌شده برای ممدوحانی که در مقاله به آنها اشاره شد (عصمه‌الدین و الیزابت)، آشکار می‌کند که دینداری و پاکدامنی زن، مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی در چشم این دو شاعر است که شاید بتوان ریشه آن را در باورهای مذهبی آنان جست‌وجو کرد. گذشته از آن، این دو شاعر بر وجوب وجودی زن نیز تأکید بسیار می‌ورزند و او را سرچشمه حیات می‌دانند و به او قدرت آفرینندگی می‌بخشند که این ویژگی نیز در چشم آنان تا اندازه زیادی وابسته به پاکدامنی و دینداری او است.

اما در این میان، تفاوت آشکاری نیز در شیوه نگرش جان دان و خاقانی در مورد زن وجود دارد و آن این است که خاقانی مسلمان و ایرانی مشخصاً بر پوشیدگی زن انگشت می‌گذارد و بر آن تأکید می‌ورزد و جان دان مسیحی و اروپایی نیز بر زیبایی زن که به شیوه‌ای دیگرگون در تناسب و رنگ تجلی می‌یابد، تأکید می‌کند. می‌توان انگاشت که این تفاوت آشکار، در ملیت و پیشینه فرهنگی این دو شاعر ریشه دارد.

جستارهایی از این دست، ما را به این آگاهی می‌رساند که به یاری ادبیات سنجشی می‌توان به دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مشترکی پی برد که عمیقاً در ذهن و ضمیر ملت‌هایی با فرهنگ‌های بسیار متفاوت ریشه دوانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. همه عیب‌اند زنان و آن همه را
نیکمردان به هنر بگیرند
 ۲. چون مذکر به مؤنث پیوست
گرچه حکم آن مذکر گیرند
 ۳. لیک چون مرد به زن پیوندد
حکم تأنیث قوی‌تر گیرند
 ۴. بلبلی بین که به مقنع بفریفت
چون سمانه که به چادر گیرند
 ۵. صید مرد است زن اما به زنان
مرد را صید نگونسر گیرند
 ۶. باز اگر چند کبوتر گیرد
باز را هم به کبوتر گیرند
 ۷. زخم بر دل رسید خاقانی
تا خود آسیب بر خرد چه رسد
 ۸. نقب محنت به گنج عمر رسید
تا به بنیاد کالبد چه رسد
 ۹. از فراش کهن بلات رسد
تا از این نور رسیده خود چه رسد
 ۱۰. غم رسید از ترنج تازه او را
تا ز نارنج دستزد چه رسد
- در این بیت، «ترنج» استعاره از همسر جدید خاقانی و «نارنج دستزد» کنایه از همسر قبلی او است. (کزازی، ۱۳۸۶: ۸۸۳)
۸. از یکی زن رسد هزار بلا
پس ببین تا ز ده به صد چه رسد
 ۹. سنگباران ابر لعنت باد
بر زن نیک! تا به بد چه رسد
 ۱۰. به درد دلی ز اهل خاقانیا!
دو عالم دل دردناکی نیرزد
 ۱۱. کارم ز مزاج بد نرستی
گرنه برکات مادرستی
 ۱۲. به غربت، زنی کردی؛ آن شد؛ دوم چه؟
که صد شهوت آزار پاکی نیرزد
 ۱۳. کارم ز مزاج بد نرستی
گرنه برکات مادرستی
 ۱۴. مرا به زادن دختر چه تهنیت گویند
که کاش مادر من هم زادی از مادر
 ۱۵. خاقانی اگر پند حکیمان خواندی
پس نام زنان را به زبان چون راندی

۱۴. ای خواجه به بند زن چرادرماندی
یکی دو زاینده آستان و مادر طبع
مراچه نقصان گر جفت من بزاد کنون
که دختری که از این سان برادران دارد
۱۵. اگرچه هست بدین سان خداهش مرگ دهداد
۱۶. چو دختر آدمم از بعد این چنین پسری
مرا ز زادن دختر غمی رسید که آن
۱۷. چو دختر اندوه من دید سخت صوفی وار
۱۸. سرفکنده شدم چو دختر زاد
بودم از عجز چون خر اندر گل
ماتم عمر داشتم چو رسید
محتش نام خواستم کردن
۱۹. تحفة العرائین، ص ۲۱۷-۲۱۴ و قطعه ۱۸۱.
۲۰. بس وفا پرورد یاری داشتم
راز من بیگانه کس نشنیده بود
هرگز از هیچ اندهم انده نبود
۲۱. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به ابیات ۳۶-۳۲ مراجعه کنید.
۲۲. در مدینه قدس، مریم یافتم
این بلقیسی که بر درگاه او
۲۳. عصمة الدین صفوة الاسلام را
۲۴. بر دل مؤمن و جان مؤمنش
۲۵. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به ابیات ۷، ۲۲، ۲۵، ۳۰-۲۸ مراجعه کنید.
۲۶. حضرت ستر معلا دیده‌ام
قاف تا قافم تفاخر می‌رسد
در صدف قطب است و در صفر آفتاب
۲۷. چشم زرقا را کشیده کحل غیب
برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به بیت ۸ مراجعه کنید.
۲۸. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به ابیات ۴۴-۴۵ مراجعه کنید.
۲۹. تورا به پستی همت به کف شود ملکت
در مدینه قدس، مریم یافتم
۳۰. مصر و بغداد است شروان تا در او
۳۱. گرچه اخبار زنان تاجدار
- چون تخم غلام‌بارگی بفشاندی
ز من بزاد به یکباره صد هزار پسر...
به چشم زخم هزاران پسر یکی دختر؟
عروس دهرش خوانند و بانوی کشور
که گور بهتر داماد و دفن اولی‌تر
سرشک چشم من از چشمه ارس بگذشت
نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت
سه روز عده عالم بداشت؛ پس بگذشت
بر فلک سر فراختم چو برفت
بر جهان اسب تاختم چو برفت
عمر ثانی شناختم چو برفت
دولتش نام ساختم چو برفت
- بس به راحت روزگاری داشتم...
کاشنا دل رازداری داشتم
کز جهان انده‌گساری داشتم
- در حظیره انس، حوا دیده‌ام
هدهد دین را تولا دیده‌ام
افتخار دین و دنیا دیده‌ام
مهر و مهر دین مهیا دیده‌ام
- ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام
کز حجاب قاف عنقا دیده‌ام
حضرتی کز پرده پیدا دیده‌ام
هم به نور غیب بینا دیده‌ام
- بلی ز پهلوی آدم پدید شد حوا
در حظیره انس، حوا دیده‌ام
هم زبیده هم زلیخا دیده‌ام...
خوانده‌ام و ندر کتبها دیده‌ام

از فرنگیس و کتابون و همای	باستان را نام و آوا دیده‌ام
از سخا وصف زبیده خوانده‌ام	وز کفایت رای زیبا دیده‌ام
حضرت بلقیس بانوی سبا	بر سر عرش معلا دیده‌ام
آسمان سترا ستاره همتا	من تورا قیدافه همتا دیده‌ام
بارگاه عصمه‌الدین روز بار	خسروان را جا و ملجا دیده‌ام
میوه شاخ فریبرز ملک	هم به باغ ملک آبا دیده‌ام
گوهر کان فریدون شهید	بر فراز تاج دارا دیده‌ام

برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به ابیات ۱۱-۸، ۱۷-۱۳، ۲۱-۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۷، ۳۹، ۴۳-۴۰، ۶۰-۵۵ مراجعه کنید.

۳۵. کز پی حج رخصتی خواهی ز شاه	کاین سفر دارا توانا دیده‌ام
دل در این سوداست یک لفظ تورا	چون مفرح دفع سودا دیده‌ام
۳۶. گفتم ای شاه این درخت و چشمه چیست	کاین دو را نور مقفا دیده‌ام...
چشمه بانو و درخت است اخستان	هر دو با هم سعد و اسما دیده‌ام

37. Your mistress, that you follow whores, still taxeth you;

تو در پی فاحشه‌ها هستی، و کدبانوی تو همچنان در پی پول؛

'Tis strange that she should thus confess it, though't be true.

شگفت است که کدبانو سرانجام باید به این حقیقت تن دردهد.

38. Though she were true, when you met her

حتی اگر در هنگامه ملاقات او صادق باشد

And last, till you write your letter

و سرانجام درمیانه نگارش نامه،

Yet she, will be

او خیانتکار خواهد شد

False, ere I come, to two or three.

تا پیش از اینکه من به شمارش دو و یا سه رسم.

39. The sea receives the Rhine, Volga, and Po.

دریا رودهای راین، ولگا و پو را می‌پذیرد.

40. Women are like the arts, forced unto none.

زنان نه از جنس خرد، بل از جنس هنرند؛ بی‌آنکه در هیچ هنری بگنجند.

41. I should not find that hidden mystery;

من آن راز پنهان را نیافتم؛

O, tis imposture all:

همه آن مکر و حيله بود:

And as no chemic yet the elixir got.

و نه آن کیمیایی که کیمیاگر یافت.

42. Oh my America, my Newfoundland!

ای امریکای من! ای سرزمین تازه کشف شده من!

...How am I blessed in thus discovering thee!

...چه سعادت است کشف کردن تو!

43. Fall on that man, for if it be a she,

نفرین بر آن مرد باد، چرا که اگر زن باشد،

Nature beforehand hath out-cursed me.

طبیعت، او را پیش از من نفرین کرده است.

۴۴. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به اشعار زیر مراجعه کنید:

A Valediction: Forbidden Mourning, Sun Rising, Canonization, Since she whom I Lovd, Extasy.

۴۵. برای اطلاعات بیشتر، به مصرع‌های ۱۱-۱۳، ۷۵-۸۴، ۲۲۰-۲۲۳، ۳۶۴-۳۶۹، ۳۷۶-۳۸۶ مراجعه کنید.

۴۶. برای اطلاعات بیشتر، به مصرع‌های ۶۳-۷۸ مراجعه کنید.

47. ... to heaven did climb,

... به سوی بهشت بالا رفت،

Where, loath to make saints attend her long.

جایی که پروای آن داشت قدیسان را بیش از این منتظر بگذارد.

48. The cement which did faithfully compact

ساروجی که با اخلاص تمام فشرده می‌کرد

And glue all virtues, now resolved and slacked.

و تمام فضایل را گرد هم می‌آورد، اکنون سست و وارفته شده است.

49. The poisonous tincture, and the stain of Eve

طعم زهرآلود و لکه ننگ حوا

Out of her thoughts, and deeds, and purify,

خارج شده از اندیشه‌ها و اعمال او،

All by a true religious alchemy.

یکسره به یاری کیمیای دینداری حقیقی او.

برای اطلاعات بیشتر، به مصرع‌های ۱-۱۰، ۱۴-۱۸، ۴۸-۵۴، ۶۸-۸۴، ۱۷۵-۱۹۸، ۴۰۶-۴۲۹، ۴۵۸-۴۶۷ مراجعه کنید.

50. Her ghost doth walk; that is a glimmering light

روح او همچنان گام برمی‌دارد؛ پرتویی رخشان

A fain weak love of virtue and of good

عشقی ضعیف از پاکدامنی و نیکی

Reflects from her on them who understood

از او بر آنانی که می‌فهمند، می‌تابد

... creates a new world and new creatures will be produced

... جهانی نو و جهانیانی نو پدید خواهد آمد

51. She that had all magnetic force alone,

او که به تنهایی تمامی نیروی ربایش را دارد،

To draw and fasten sundered parts in one

52. [F]or the world's beauty is decayed, or gone,

چرا که زیبایی جهان زوال یافته و از میان رفته است،

Beauty, that's colour, and proportion.

همان زیبایی که سراسر رنگ و تناسب است.

53. Both Elements and passions lived at peace.

عناصر هستی، همپای احساسات در صلح و صفا می‌زیند.

۵۴. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به مصرع‌های ۱۱۰-۸۵ مراجعه کنید.

کتابنامه

جوادی نعمتی، اکرم. مهرماه ۱۳۸۴. «زن در آیینۀ شعر فارسی: خاقانی شروانی»، فصلنامه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان (کتاب زنان)، ش ۲۹.

کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۷۵. *دیوان خاقانی*. ج ۱ و ۲. چ ۲. تهران: نشر مرکز.

_____ . ۱۳۷۶. *رخسار صبح*. چ ۵. تهران: کتاب ماد (نشر مرکز).

_____ . ۱۳۸۶. *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. تهران: نشر مرکز.

Coffin, Charles, ed. 1994. *The Complete Poetry and Selected Prose of John Donne*. Modern Library.

Donne, John. 1911. *An Anatomy of the World*. London: pr. for S. Macham.

Emden, Joan. 1986. *The Metaphysical Poets*. London: Mcmilan.

Guibbory, Achshah, ed. 2006. *The Cambridge Companion to John Donne*. Cambridge: Cambridge University Press.